

تناقض قوانین در حقوق ایران؛ پاره‌ای مصادیق و علل و عوامل آن^۱

اقبال علی میرزائی^۲

چکیده

پیش‌تر پژوهش‌های حقوقی در کشور ما به شرح و تفسیر قوانین محدود بود اما، امروزه بسیاری محققان دریافته‌اند که قانون‌گذاری نیز تابع اصول و قواعد حقوقی است؛ از این رو، در نوشته‌های جدید از اصول و فنون قانون‌گذاری یاد شده و بر مبنای آن از نظام قانون‌گذاری مطلوب دفاع می‌شود. هم‌چنین، در تحقیقات تازه به آسیب‌شناسی قانون‌گذاری پرداخته شده و نبود نظام کارآمد در حوزه تنقیح قوانین یکی از آسیب‌های قانون‌گذاری در کشور ما معرفی شده است. تصویب قوانین متناقض ناشی از همین نارسایی است. چنان‌چه قانونگذار در موضوع واحد دو حکم متفاوت صادر نماید، به گونه‌ای که هر یک از آنها دیگری را نفی کند، تعارض بین دو قانون محقق است. چنین وضعیتی موجب دشواری در اجرای قانون است. زیرا، دادگاه‌ها و نهادهای رسمی مکلفند تمامی قوانین کشور را اجرا کنند. لیکن، اجرای احکام متعدد بر موضوع واحد، عقلاً محال و ممتنع است. به‌علاوه، نارسایی قواعد رفع تعارض قوانین، در پاره‌ای موارد و فروض، ثابت شده است. پس باید برای رفع معضل تناقض قوانین به طور اساسی چاره‌اندیشی شود تا نظام حقوقی از این دشواری رهایی یابد.

این مقاله در صدد است پاره‌ای علل و عوامل را که موجب وضع قوانین متعارض شده شناسایی کند. آگاهی قانون‌گذاران و تدوین‌کنندگان طرح‌ها و لوایح قانونی از علل و عوامل مزبور، نه تنها از احتمال تکرار خطا و تصویب قوانین معارض در آینده می‌کاهد، ضرورت بازنگری و اصلاح مقررات متعارض کنونی را بیش از پیش آشکار می‌کند.

واژگان کلیدی: تناقض، قوانین، قانون‌گذاری، علل، عوامل، مصادیق.

۱- تاریخ دریافت مقاله ۱۳۹۹/۰۵/۲۴، تاریخ پذیرش مقاله ۱۳۹۹/۱۱/۰۸

۲- استادیار گروه حقوق خصوصی دانشکده علوم انسانی و اجتماعی دانشگاه کردستان، کردستان، ایران
e.alimirzaei@uok.ac.ir

درآمد

نهضت «تدوین قوانین»^۱ که از قرن هجدهم در کشورهای اروپایی به راه افتاد بر بنیاد اندیشه تبعیت از قوانین از پیش معلوم و مشخص شکل گرفت؛ وجود قوانین مدون نه تنها اصحاب دعوا را از بلا تکلیفی می‌رهاند، دادرسان را از اتهام خودسری و سوء استفاده از قدرت مبرا می‌کند. از این رو، فیلسوفان حقوق و سیاست به طرفداری از نظام قانون‌گذاری روی آوردند و در جهت تقویت مبانی فکری آن کوشیدند (مالوری، ۱۳۸۲: ۴۷۸ و بعد). با وجود این، مبالغه و زیاده‌روی درباره اقتدار و اعتبار قانون، تبعات نامطلوب در پی داشت. یکی از این پیامدها رواج اندیشه صنم‌انگاری قانون و ستایش آن است که در طول قرن نوزدهم در حقوق کشورهای اروپایی حاکم بود. چنان که از سویی، از اهمیت سایر منابع حقوق، به ویژه عرف و رویه قضائی کاسته شد و از سوی دیگر، ارزش‌هایی مانند عدالت و انصاف، در برابر نص قانون رنگ باخت و تفسیر لفظی قوانین تنها راه حق‌گزاری محسوب شد (کلی، ۱۳۸۲: ۲۲۶ و بعد). افزون بر این، اندیشمندان حقوقی بر حسب ضرورت‌های زمانه خطاهای مقنن را پوشاندند و این عقیده قوت گرفت که قانون‌گذاران مقررات متناقض تصویب نمی‌کنند.

لیکن، رفته رفته این دیدگاه تعدیل شد و تحت تأثیر اندیشه‌های فیلسوفان حقوق در قرن بیستم پذیرفته شد که دادرس باید قانون را بر مبنای معقول و مقبول تفسیر کند، هرچند ممکن است در این راه از ظاهر قانون دور شود. هم‌چنین، با تکیه بر روح قانون و اصول و قواعد حقوقی می‌توان اشتباهات قانون‌گذار را جبران کرد (Bix, 1996, 132). افزون بر این، در نظام‌های حقوقی امروز، وقوع اشتباه در قانون‌گذاری و امکان تعارض بین قوانین واقعیتهای انکارناپذیر است و قانون‌گذاران نیز به این واقعیت معترفند. چنان که مطابق ماده ۳ قانون تدوین و تنقیح قوانین و مقررات کشور مصوب ۱۳۸۹ معاونت قوانین مجلس شورای اسلامی موظف شده است نسبت به تنقیح قوانین و تشخیص مقررات مغایر اقدام کند.

هم‌چنین، دادرسان به حکم قانون، ملزم به رفع تناقض قوانین شده‌اند. اصل ۱۶۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی در این باره تصریح کرده است: «قاضی موظف

است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد ... و نمی‌تواند به بهانه ... تعارض قوانین مدونه از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد». در اجرای اصل یادشده، ماده ۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ به تصویب رسیده و ضمانت اجرای آن در ماده ۵۹۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ چنین مقرر شده است: «هر یک از مقامات قضائی ... اگر چه به عذر ... تناقض قانون از قبول شکایت یا رسیدگی به آن امتناع کند... دفعه اول از شش ماه تا یک سال و در صورت تکرار به انفصال دائم از شغل قضائی محکوم می‌شود...».

به هر حال، مقاله حاضر با تأیید واقعیت تصویب قوانین متعارض و با استقراء در قوانین کشورمان، پاره‌ای علل و عوامل زمینه‌ساز تعارض قوانین را شناسایی کرده است و تلاش دارد قانون‌گذار را از تکرار این خطا باز دارد. اما پیش از آن، لازم است مفهوم تناقض قوانین و پاره‌ای مسائل آن مطالعه شود تا زمینه بحث روشن و مبانی آن فراهم شود.

۱. مفهوم تناقض قوانین و پاره‌ای مسائل آن

۱-۱. مفهوم تناقض یا تعارض قوانین

در صورتی که اجرای یکی از اوامر قانون‌گذار با اطاعت از حکم دیگر او مخالف باشد، آن دو حکم را «معارض» یا «متعارض» و نسبت میان آنها را «تعارض» یا «تناقض» گویند (کاتوزیان، ۱۳۸۲، ۱۹۸). به دیگر سخن، چنانچه مدلول یکی از دو حکم قانونی، مفاد حکم دیگری را نفی کند و جمع بین دو قانون ممکن نشود، تناقض یا مغایرت قوانین محقق شده است. به دیگر سخن، تعارض دو حکم قانونی، در واقع، تکاذب میان دو حکم یا مفاد قوانین مزبور است. به گونه‌ای که عمل به دو حکم قانونی و اجرای آنها در کنار یکدیگر ممکن نبوده و قوانین مزبور با یکدیگر قابل جمع نیست.

به هر حال، تعارض قوانین اعم از این است که رابطه میان احکام آنها تناقض باشد یا تضاد؛ عبارات دو حکم متناقض از لحاظ سلبی و ایجابی متفاوت است؛ بدین معنا که یکی از دو قانون، حکمی را اثبات و دیگری آن را نفی کند. برای مثال،

ممکن است یک ماده قانونی، قرارداد برخی مجبورین را نافذ اعلام کند ولی به موجب ماده دیگر چنان عقود نافذ نباشد. لیکن، احکام و مقررات متضاد، در نفی و اثبات، نقطه مقابل هم نیستند. با وجود این، از آنجا که هر یک حکمی متباین و متفاوت دارد، جمع بین مدلول آنها ممکن نیست. برای مثال، چنانچه در یک قانون مهلت تجدیدنظر خواهی از آرای دادگاه‌ها بیست روز و در قانون دیگر، ده روز مقرر شود، عمل به هر دو حکم ممکن نیست.

۱-۲. منشاء تعارض قوانین؛ وحدت موضوعات آنها

در نوشته‌های فقیهان و اندیشمندان حقوقی این عبارت رایج و معروف شده که «هر حکم تابع موضوع خود است». بر این مبنا، آنچه قلمروی حکومت یک قاعده حقوقی را در میان قواعد دیگر مشخص می‌کند، موضوع آن است. زیرا، هر حکم، موضوع ویژه دارد و برای اداره موضوع خود تشریح شده است. از این رو، نخستین گام برای تشخیص وقوع تعارض احکام قانونی، شناخت موضوع و قلمروی حاکمیت هر قانون است. بی‌گمان، هر حکم باید در محدوده موضوع خود اجرا شود و از آن تجاوز ننماید. به‌علاوه، با تفکیک موضوعات قوانین و احراز تعدد و تباین آنها، منشاء وقوع تعارض که همانا تعلق دو حکم به موضوع واحد است، از بین می‌رود و هر حکم در موضع خود، اجرا می‌شود. از اینجا اهمیت شناخت و تفکیک موضوعات قوانین آشکار می‌شود.

همان‌گونه که برخی نویسندگان اشاره کرده‌اند، موضوعات احکام، اعم از پدیده‌های خارجی و امور انتزاعی هستند. موضوعات خارجی با مفاهیم کلی -بنا بر اصطلاح منطق صوری- توصیف می‌شوند؛ مانند انسان، حیوان، شیء و ...؛ افعال انسانی هم در این دسته قرار دارند اما، گاهی نهادهای حقوقی یا امور اعتباری موضوع حکم واقع می‌شوند. همچون: عقد، ایقاع، بیع و ... برخی نویسندگان از این نهادها با عنوان حکم وضعی یاد می‌کنند (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۱، ۶۴۱۱). فقیهان اسلام احکام شرعی را به دو دسته کلی احکام تکلیفی و احکام وضعی تقسیم کرده‌اند و معتقدند: موضوع احکام نخست، به طور مستقیم، افعال مکلفان است ولی به هنگام بحث از حکم وضعی، از عناوین و مفاهیمی مانند شرط، مانع، رکن و سبب یاد شده است. (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۷: ۱۳۱).

به هر حال، چنان که اشاره شد، وقوع اختلاف در مفاد قوانین، به علت وحدت یا اشتراک موضوع آنها است. به دیگر سخن، نسبت میان موضوعات دو قانون متعارض، از میان نسبت‌های چهارگانه منطقی، تساوی است؛ یعنی هرچه موضوع یکی از دو قانون است مصداق دیگری نیز هست. بی‌گمان، امکان تبعیت یک موضوع از دو حکم، در زمان واحد، وجود ندارد و همین امر سبب شده اجرای یکی از دو حکم موجب نفی و طرد حکم دیگر شود (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۲: ۲۰۱-۱۹۹).

۳-۱. دشواری جمع و رفع تعارض قوانین

چنان که پیش‌تر اشاره شد، به حکم عقل و منطق حقوقی انتساب تناقض‌گویی به قانون‌گذار حکیم روا نیست. بر این مبنا، در تاریخ فقه و حقوق این قاعده مشهور است که «تا حد امکان باید به اجرای کامل قوانین اندیشید و از کنار گذاشتن حکم قانونی پرهیز کرد» (کاتوزیان، ۱۳۹۰: ۳۴۳-۳۴۲). اروپاییان نیز این گونه می‌اندیشند (Carbonnier, 1995: 212; Cross and Harris, 1999: 133). هم‌چنین، در حقوق ایالات متحده، دادگاه‌ها سعی در جمع و اجرای کامل قوانین دارند (داوید، ۱۳۶۴: ۴۰۹ به بعد). با وجود این، ممکن است جمع میان دو قانون متعارض به هیچ روی ممکن نشود. در چنین مواردی به‌ناچار باید یکی از دو حکم متعارض کنار گذاشته شود. قواعدی مانند نسخ ضمنی و تخصیص قانون، معیار تعیین قانون حاکم از میان دو قانون است.

با وجود این، پاره‌ای تعارضات قانونی با هیچ قاعده و اصل حقوقی قابل رفع نیست و باید اذعان کرد که در این موارد، اشتباه در قانون‌گذاری و تناقض در مفاد قوانین رخ داده است: از سویی، در فرضی که مجموعه‌ای از مواد قانونی هم‌زمان تصویب شده باشند، قانون سابق و لاحق وجود ندارد و به تبع، سخن از نسخ ضمنی ممکن نیست. از سوی دیگر، گاهی مصلحت و عدالت اقتضا دارد از میان دو قانون متعارض، قانونی که سابق بر دیگری وضع شده برتری یابد. هم‌چنین، نمی‌توان گفت که قانون خاص همواره بر قانون عام برتری دارد. (جعفری تبار، ۱۳۸۳، ۱۳۴-۱۳۳). گذشته از این‌ها، درباره‌ی دو قانون که رابطه‌ی بین موضوعات آنها عموم و خصوص من‌وجه باشد، اعمال قاعده‌ی تخصیص ممکن نیست.

با معلوم شدن دشواری جمع قوانین متعارض و نارسایی‌های قواعد رفع تعارض قوانین، ضرورت پیش‌گیری از وضع قوانین متعارض، بیشتر نمایان می‌شود. شناخت موجبات و علل تناقض قوانین نخستین گام در این راه است که با استقراء در مجموعه قوانین کشورمان استخراج شده است. نخست پاره‌ای از اسباب و موجبات تعارض قوانین که ریشه در محتوا و موضوع قوانین دارد، مطالعه می‌شود و سپس، برخی علل و عوامل ناشی از شکل و شیوه‌های قانون‌گذاری شناسایی و معرفی خواهد شد.

۲. اسباب و موجبات ماهوی تناقض قوانین در حقوق ایران

۱-۲. تصویب یا اصلاح قانون بدون توجه به قوانین و مقررات موجود

وضع قانون بدون توجه به مقررات قانونی موجود یکی از علل وقوع تناقض بین مقررات قوانین مختلف در حقوق ایران بوده است. تعارض بین ماده ۱۰۲۳ قانون مدنی و ماده ۱۵۵ قانون امور حسبی بر این علت استوار است.

به موجب ماده ۱۰۲۳ مرقوم: «... محکمه وقتی می‌تواند حکم موت فرضی غایب را صادر نماید که در یکی از جراید محل و یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار تهران اعلانی در سه دفعه متوالی هر کدام به فاصله یک ماه منتشر ... نماید ... هرگاه یک سال از تاریخ اولین اعلان بگذرد و حیات غایب ثابت نشود، حکم موت فرضی او داده می‌شود». لیکن، مطابق ماده ۱۵۵ قانون امور حسبی: «... جلسه رسیدگی به درخواست [صدور حکم موت فرضی] به فاصله یک سال از تاریخ نشر آخرین آگهی معین می‌گردد». بدین سان، مطابق ماده ۱۵۵ قانون امور حسبی، رسیدگی و صدور حکم موت فرضی منوط به گذشت یک سال و دو ماه از تاریخ نشر اولین آگهی است و به موجب مفهوم مخالف حکم مزبور، صدور حکم موت فرضی در مدت کمتر از این مدت ممکن نیست. لیکن، به حکم ماده ۱۰۲۳ قانون مدنی، پس از گذشت یک سال از تاریخ اولین آگهی، امکان تشکیل جلسه رسیدگی و صدور حکم موت فرضی غایب ممکن است.

در مقام رفع این تعارض آشکار، نویسندگان حقوقی حکم ماده ۱۰۲۳ قانون مدنی را به وسیله ماده ۱۵۵ قانون امور حسبی منسوخ به نسخ ضمنی دانسته‌اند (سید مرتضی قاسم زاده و همکاران، ۱۳۸۸، ص ۳۵۶؛ سید حسین صفایی، ۱۳۹۳، ۵۴).

هم‌چنین، گاهی قانون‌گذار بدون توجه به مقررات مرتبط نسبت به اصلاح و تغییر برخی قوانین اقدام کرده و همین امر منشاء تعارض بین مقررات قانونی مختلف شده است. مثال زیر نمونه‌ای مشهور در این باره است. قانون مدنی مصوب ۱۳۰۷ کافر بودن وارث را در شمار موانع ارث نیاورده بود. اما، با پیروزی انقلاب اسلامی و با هدف انطباق قوانین موضوعه با شریعت اسلام و فقه امامیه، قانون اصلاح موادی از قانون مدنی مصوب ۱۳۶۱ با الحاق یک ماده مکرر به ماده ۸۸۱ قانون مدنی مانع کفر را به موانع ارث افزود. لیکن، حکم ماده مزبور با مقررات قانون دیگر هماهنگی ندارد. مطابق ماده الحاقی مذکور: «... اگر در بین ورثه متوفای کافری، مسلم باشد وراثت کافر ارث نمی‌برند اگرچه از لحاظ طبقه و درجه، مقدم بر مسلم باشند». با وجود این، به موجب ماده واحده قانون اجازه رعایت احوال شخصیه ایرانیان غیرشیعه در محاکم مصوب ۱۳۱۲: «نسبت به احوال شخصیه و حقوق ارثیه و وصیت ایرانیان غیرشیعه که مذهب آنان به رسمیت شناخته شده^۱ محاکم باید قواعد و عادات مسلمة متداوله در مذهب آنان را ... به طریق ذیل رعایت نمایند: ... (۲) در مسائل مربوط به ارث و وصیت عادات و قواعد متداوله در مذهب متوفا ...». به دیگر سخن، به حکم قسمت اخیر ماده ۸۸۱ مکرر: چنانچه متوفا غیرمسلمان و برخی ورثه او مسلمان باشند، سایر وراثت ارث نمی‌برند و به اصطلاح، وارث مسلمان حاجب ورثه کافر می‌شود. در حالی که به موجب ماده واحده مصوب ۱۳۱۲ موضوع ارث تابع آیین مذهب متوفا (مورث) بوده و قواعد مذهب مزبور باید ملاک تقسیم ارث قرار گیرد.

در مقام رفع این تعارض، برخی نویسندگان معتقدند: با تصویب ماده ۸۸۱ مکرر معلوم شده که حکم ماده واحده مصوب ۱۳۱۲ از ابتدا فقط ناظر به فرضی بوده است که مورث کافر بوده و تمامی ورثه نیز غیر مسلمان باشند (فهیمی، ۱۳۸۱، ۱۰۷). اما، دیگران، به درستی، این عقیده را خلاف اطلاق حکم ماده واحده یادشده یافته‌اند و در مقابل، معتقدند: حکم ماده واحده مرقوم مخصوص موردی است که دین یا مذهب متوفا در حقوق ایران به رسمیت شناخته شده است (ولویون، ۱۳۸۵، ۵۴). با وجود این، اطلاق ماده ۸۸۱ مکرر، این تفسیر و تخصیص را بر نمی‌تابد. به

۱- به موجب اصل سیزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی: «ایرانیان زرتشتی، کلیمی و مسیحی تنها اقلیت‌های دینی شناخته می‌شوند که ... در احوال شخصیه ... بر طبق آیین خود عمل می‌کنند».

همین جهت، در آخرین نظریه‌ها از ضرورت اصلاح ماده ۸۸۱ مکرر قانون مدنی سخن رفته و الحاق یک تبصره به آن پیشنهاد شده است. مطابق تبصره پیشنهادی: «در صورتی که متوقفاً مسیحی، کلیمی یا زرتشتی باشد حکم مندرج در قسمت اخیر ماده فوق مجری نخواهد شد» (حاج‌عزیزی و غلامی، ۱۳۹۶: ۱۳۰-۱۰۷). پس در این موارد، باید به حکم ماده واحده مصوب ۱۳۱۲ عمل شود^۱.

۲-۲. شتابزدگی و عدم دقت در محتوای قوانین

چنان که برخی نویسندگان دریافته‌اند، شتابزدگی و عدم مهارت در قانون‌گذاری یکی دلایل وقوع تعارض در قوانین ایران است (کاتوزیان، ۱۳۹۰: ۳۴۰). قوانین روابط موجر و مستأجر مصوب سال‌های ۱۳۶۲ و ۱۳۷۶ دو نمونه بارز در این باره است. به موجب ماده ۱ قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۶۲: «اماکنی که برای سکنا با تراضی با موجر ... به منظور اجاره به تصرف داده شده یا بشود، ... مشمول مقررات این قانون است». لیکن مطابق ماده ۱۵ قانون مزبور: «از تاریخ تصویب این قانون اجاره محل‌هایی که برای سکونت واگذار می‌شود، تابع مقررات قانون مدنی و این قانون و شرایط مقرر بین طرفین می‌باشد». بدین سان، مفهوم حکم ماده اخیرالذکر مفید این معنی است که تنها اجاره‌های منعقد شده پس از تصویب قانون فوق‌الذکر، مشمول این مقرر است و اجاره‌های گذشته، از شمول قانون مدنی و حکومت تراضی خارج شده و تنها تابع قانون جدید است. لیکن، چنین تفسیری مخالف با روح قانون مزبور است و بی‌جهت موجب دوگانگی می‌شود. چنان که برخی نویسندگان دریافته‌اند: مهم‌ترین هدف قانون‌گذار از تدوین قانون ۱۳۶۲، ادامه رابطه استیجاری بر طبق قواعد اسلامی است. بر این مبنا، معقول به نظر نمی‌رسد که اجاره‌ها به دو گروه تقسیم شود: اجاره‌های آینده تابع قانون مدنی و تراضی موجر و مستأجر باشد و قراردادهای پیش از آن از حکومت تراضی بیرون بماند (کاتوزیان، ۱۳۷۸: ۵۲۸-۵۲۷). همین دیدگاه در رویه قضائی نیز پذیرفته

۱- چنان که اشاره شد، حکم ماده واحده مصوب ۱۳۱۲ با قانون اساسی جمهوری اسلامی مخالفت ندارد. با وجود این، پس از پیروزی انقلاب اسلامی اعتبار قانون مزبور در رویه قضائی مورد تردید قرار گرفته و برای رفع این تردیدها رأی وحدت رویه شماره ۳۷ مورخ ۱۳۶۳/۹/۱۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور صادر شد. به علاوه، مفاد رأی مزبور در سال ۱۳۷۲ عیناً به تصویب مجمع تشخیص مصلحت نظام رسید و به این ترتیب، حکم قانون اجازه رعایت احوال شخصیه مجدداً وضع شد.

شده است. چنان که هیأت عمومی دیوان عالی کشور، طی رأی وحدت رویه شماره ۵۲۰-۱۳۶۷/۱۲/۹ اعلام کرده است: «ماده اول قانون روابط موجر و مستأجر مصوب اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۲ علی‌الاطلاق کلیه اماکن مسکونی را که به شرح این ماده به منظور اجاره به تصرف متصرف داده شده یا بشود مشمول قانون مزبور قرار داده و ماده ۱۵ این قانون با ماده اول آن تعارض ندارد و از حکم کلی آن مستثنا نمی‌باشد...».

در نتیجه، باید پذیرفت که ماده ۱۵ مرقوم درست تنظیم نشده و به همین جهت، به صورت یک مقررۀ زاید و مزاحم درآمده است. در جهت رفع این نارسایی، کافی بود قانونگذار در ماده ۱ قانون فوق‌الاشعار مقرر می‌داشت: «اماکنی که برای سکنی ... به منظور اجاره به تصرف داده شده یا بشود... مشمول مقررات این قانون [و قانون مدنی و شرایط مقرر بین طرفین] است».

هم‌چنین، تعارض ماده ۱ قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۷۶ و ماده ۱۱ همان قانون، موردی دیگر از مغایرت میان مقررات قانون واحد است که به علت شتابزدگی در قانون‌گذاری رخ داده است. به موجب ماده ۱ قانون مزبور: «از تاریخ لازم‌الاجرا شدن این قانون اجاره کلیه اماکن ... تابع مقررات ... مندرج در این قانون ... است». لیکن، طبق ماده ۱۱ قانون فوق‌الذکر: «اماکنی که قبل از تصویب این قانون به اجاره داده شده از شمول این قانون مستثنا ... خواهند بود». به این ترتیب، در مورد اجاره‌هایی که در فاصله تصویب (۱۳۷۶/۵/۲۶) و تاریخ اجرای قانون (۱۳۷۶/۷/۱) منعقد شده‌اند، بین دو حکم قانونی مذکور تعارض وجود دارد. بدین بیان که مطابق مفهوم مخالف ماده ۱۱، اماکنی که پس از تاریخ تصویب قانون، اجاره داده شده‌اند، تحت شمول قانون فوق قرار دارند. در حالی که به موجب منطوق ماده ۱ چنین نیست و حاکمیت قانون مزبور پس از لازم‌الاجرا شدن آن شروع می‌شود.

بی‌گمان، اجرای قانون از زمان تصویب و پیش از اعلان عمومی آن، با قاعده عقلی «قیح عقاب بلا بیان» سازگاری ندارد. به ویژه که با اجرایی شدن قانون مصوب ۱۳۷۶ پیش از انتشار آن، حقوق برخی افراد در معرض نقض و تضییع است. برای مثال، کسانی که محلی را اجاره کرده و قصد استفاده از حق قانون کسب و پیشه نیز

داشته‌اند، ناخواسته مشمول قانون جدید قرار می‌گیرند و از آنجا که چنین حقی در قانون جدید به رسمیت شناخته نشده است، این قبیل افراد متضرر می‌شوند (کشاورز، ۱۳۷۶، ۳۶-۳۵).

به این ترتیب، مفهوم مخالف ماده ۱۱ با حقوق مکتسب افراد مذکور در تعارض است و به همین جهت عمل به آن دشوار است. از این رو، بعید نیست که منظور قانون‌گذار از تصویب ماده مزبور صرفاً تأکید بر اصل «عطف‌بماسبق نشدن قوانین» بوده و ماده مزبور دلالتی بیش از این ندارد که حاکمیت قانون مصوب ۱۳۷۶ فقط ناظر به آینده است و اجاره‌های گذشته هم‌چنان تابع قوانین زمان انعقاد خود هستند (صفایی، ۱۳۸۲، ۵۶). لیکن، این منظور بدون استناد به حکم قانون و به یاری اصول حقوقی حاصل است. در نتیجه، ماده ۱۱ موصوف واجد حکمی زاید است و جز ایجاد ابهام و تکلف در اجرای قانون ثمری ندارد.

۲-۳. تناقض قوانین به دنبال نوسازی نظام حقوقی

نظام حقوقی ما در تاریخ یکصد ساله خود از سویی تلاش کرده است از قواعد حقوق بومی دور نشود و از سوی دیگر، در صدد برآمده تا قوانین خود را متناسب با تحولات اجتماعی و مقتضیات زمانه سر و سامان دهد. به این منظور، قانون‌گذاران ما به ترجمه و اقتباس از پاره‌ای قوانین کشورهای مترقی و الگوبرداری از آنها پرداخته‌اند و در عین حال، از انطباق قوانین با فرهنگ بومی غفلت نکرده‌اند. با وجود این، جمع این دو مقوله پیامدهایی نیز به دنبال داشته و در پاره‌ای موارد، موجب تعارض ناخواسته میان قوانین شده است. دوگانگی میان مقررات جبران‌زیان‌های بدنی در حقوق ایران، پیامد همین رویکرد است.

۲-۳-۱. جمع‌ناپذیری احکام دیات و مقررات قانون مسئولیت مدنی

مقررات ماده‌های ۵ و ۶ قانون مسئولیت مدنی مصوب ۱۳۳۹ به پیروی از حقوق برخی کشورهای اروپایی تدوین شده و به همین جهت، با احکام شرعی دیات و مقررات قانون مجازات اسلامی تفاوت بنیادین دارد. به موجب ماده ۵ یاد شده: «اگر در اثر آسیبی که به بدن یا سلامتی کسی وارد شده در بدن او نقصی پیدا شود

یا قوه کار زیان دیده کم گردد و یا از بین برود ... دادگاه جبران زیان را ... به طور مستمری و یا پرداخت مبلغی دفعتاً واحده تعیین می‌نماید...». نیز، مطابق ماده ۶ فوق‌الذکر: «در صورت مرگ آسیب دیده، ... در صورتی که در زمان وقوع آسیب، زیان دیده قانوناً مکلف بوده و یا ممکن است بعدها مکلف شود شخص ثالثی را نگاهداری نماید و در اثر مرگ او شخص ثالث از آن حق محروم گردد وارد کننده زیان باید مبلغی به عنوان مستمری ... پرداخت کند...». لیکن، قانون مجازات اسلامی به تبعیت از فقه امامیه، ضمن بیان موارد و مصادیق نقص جسمی، مقادیر دیه اعضا و منافع آنها را به طور مفصل پیش بینی کرده است. هم‌چنین، در صورت فوت زیان دیده، دیه کامل مقرر شده است.^۱ به این ترتیب مقررات قانونی اخیر الذکر ناسخ ضمنی احکام قانون مسئولیت مدنی در باب نحوه جبران زیان‌های جسمی است؛ نویسندگان قانون مجازات اسلامی برای جبران زیان‌های جسمی از احکام شرعی دیات پیروی کرده‌اند و با اجرای این نظام شرعی، قواعد مقرر در قانون مسئولیت مدنی را که از حقوق اروپایی اقتباس شده بود، به کنار نهاده‌اند (بزرگمهر، ۱۳۹۴: ۱۱۰). با وجود این، موضع صریح خود را در این باره اعلام نکرده‌اند و این سکوت موجب پراکندگی آراء شده است.

۲-۳-۲. دشواری جمع احکام و مقررات مسئولیت مدنی محجورین

در نظام حقوقی ما مقررات مربوط به مسئولیت مدنی برخی محجورین، در خصوص ضررهای بدنی، متفاوت و ناهماهنگ است. از سویی، مطابق ماده ۴۶۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲: «در جنایت خطای محض در صورتی که جنایت با بینه یا قسامه یا علم قاضی ثابت شود، پرداخت دیه بر عهده عاقله است...». از سوی دیگر، ماده ۷ قانون مسئولیت مدنی مصوب ۱۳۳۹ به پیروی از حقوق فرانسه مقرر داشته است: «کسی که نگاهداری یا مواظبت مجنون یا صغیر قانوناً یا برحسب قرارداد به عهده او می‌باشد در صورت تقصیر در نگاهداری یا مواظبت مسئول جبران زیان وارده از ناحیه مجنون یا صغیر می‌باشد...».

۱- ر.ک: ماده ۴۴۸ به بعد قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲.

تعارض مقررات مزبور در فرضی پیش‌می‌آید که طفل صغیر یا مجنون تحت سرپرستی مادر بوده و به نحو خطائی صدمه بدنی به دیگری وارد کند. در این صورت، اگر مادر کوتاهی در نگهداری او کرده باشد، مطابق ماده ۷ قانون مسئولیت مدنی ضامن است. افزون بر این، عاقله نیز با جمع شرایط قانونی، ضامن خسارات وارده است. از این رو، در برخی نوشته‌ها از اختیار زیان دیده برای رجوع به سرپرست یا عاقله دفاع شده است (اورک بختیاری، ۱۳، ۳۸۱) و پاره‌ای نویسندگان از مسئولیت تضامنی در این باره سخن گفته‌اند (یزدانیان، ۱۳۸۸، ۳۵۸). سرانجام، برای رهایی از این دشواری‌ها، برخی نویسندگان براندازی نظام عاقله را به قانون‌گذار پیشنهاد کرده‌اند (بادینی، ۱۳۸۴، ۵۳۴ و بعد).

۲-۳-۳. ناسازگازی مقررات تأمین اجتماعی با قواعد دیات

در حقوق کنونی ما ابهام و تردید درباره‌ی اجرای مقررات تأمین اجتماعی راجع به خسارات بدنی در مواردی رخ می‌نماید که نیاز بیمه شده به خدمات و مزایای تأمین اجتماعی به دلیل تقصیر یا فعل زیان‌بار شخصی دیگر باشد. برای مثال، چنانچه بیمه‌شده به دلیل عدم رعایت مقررات حفاظت فنی و بهداشتی توسط کارفرما دچار حادثه شود و یا در اثر سانحه رانندگی مصدوم یا فوت شود، این پرسش پیش می‌آید که صندوق تأمین اجتماعی پس از ارائه خدمات و مزایا اعم از غرامت دستمزد، مستمری از کارافتادگی، غرامت نقص عضو، مستمری بازماندگان و ارائه خدمات درمانی، می‌تواند مبالغ پرداختی را از واردکننده زیان مسترد دارد؟ یا اینکه زیان‌دیده و بازماندگان او در عین استفاده از خدمات صندوق، حق برخورداری از مزایای نظام عام مسئولیت مدنی را دارند؟

ماده ۶۶ قانون تأمین اجتماعی مصوب ۱۳۵۴ در خصوص حوادث ناشی از کار به راه حل نخست متمایل است. به موجب این ماده: «در صورتی که ثابت شود وقوع حادثه مستقیماً ناشی از عدم رعایت مقررات حفاظت فنی و بروز بیماری ناشی از عدم رعایت مقررات بهداشتی و احتیاط لازم از طرف کارفرما یا نمایندگان او بوده سازمان تأمین خدمات درمانی و سازمان هزینه‌های مربوط به معالجه و غرامات و مستمری‌ها و غیره را پرداخته و طبق ماده ۵۰ این قانون از کارفرما مطالبه و وصول خواهد نمود».

به‌علاوه، مطابق تبصره ۲ ماده ۶۶ فوق‌الذکر در فرضی که وارد‌کننده زیان تحت پوشش بیمه مسئولیت مدنی است، سازمان تأمین اجتماعی حق رجوع به بیمه‌گر وی را دارد.

لیکن، با تصویب قانون مجازات اسلامی و برقراری نظام دیات، اعمال ماده ۶۶ قانون تأمین اجتماعی در رویه قضائی با تردید روبه‌رو شد. چنان که دادگاه‌ها تنها زیان‌دیده و اولیای دم را مستحق گرفتن دیه می‌دانند و معتقدند: «دیه نوعی مجازات است لذا با آنچه از طرف شرکت‌های بیمه یا سازمان تأمین اجتماعی به موجب قرارداد یا قانون به عنوان غرامت پرداخت می‌شود ارتباطی ندارد» (نظریه مشورتی شماره ۷/۹۵۹-۴/۴-۱۳۶۴ اداره حقوقی قوه قضائیه). بدین سان، زیان‌دیده و بازماندگان او هم مزایای تأمین اجتماعی را می‌گیرند و هم دیه‌ای را که مطابق قانون مجازات اسلامی به آنها تعلق گرفته دریافت می‌کنند. به‌علاوه، در مواردی که به دلیل تقصیر کارفرما حادثه‌ای موجب صدمه بدنی کارگر شود، دادگاه‌ها کارفرما را محکوم به استرداد هزینه‌های سازمان تأمین اجتماعی کرده و نیز حکم به پرداخت دیه علیه او صادر می‌کنند. در حالی که او قبلاً حق بیمه تأمین اجتماعی نیز پرداخته است و به همین جهت، برخی نویسندگان این گونه تحمیل خسارت مضاعف را غیرعادلانه توصیف کرده‌اند (بادینی، ۱۳۸۸، ۴۹۳-۴۹۹).

به این ترتیب، جمع و اجرای مقرراتی که از حقوق کشورهای اروپایی اقتباس شده در کنار قواعدی که ریشه در فقه اسلامی دارد، موجب تعارض میان قوانین شده و در مواردی بی‌عدالتی ایجاد کرده است و چاره‌ای جز تعدیل و اصلاح مقررات مزبور نیست.

۳. برخی علل و عوامل شکلی تعارض قوانین در ایران

۳-۱. تصویب منقطع قانون و کاهلی نویسندگان آن

چنانچه بخش‌های متعدد قانون واحد در دو یا چند نوبت به تصویب برسد، حفظ انسجام مقررات آن ضروری است و این مهم نباید به علت ایجاد وقفه در کار قانون‌گذاری و فاصله افتادن بین جلسات وضع قانون، مورد غفلت قرار گیرد. بی‌گمان، انقطاع ذهنی قانون‌گذاران موجب ناهماهنگی ناخواسته بین مقررات

بخش‌های مختلف قانون می‌شود و به همین دلیل، نیازمند دقت مضاعف است. تعارض بین مقررات قانون مجازات اسلامی عمدتاً ناشی از همین وضعیت است و کاهلی نویسندگان آن چشم‌گیر است.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی قانون مجازات اسلامی در چندین نوبت و طی بخش‌های جداگانه به تصویب رسیده و هر بار از ایرادات آن کاسته شده است. با وجود این، مقررات متعارض و متناقض در بخش‌های مختلف آن، یکی از اشکالات جدی قانون مزبور بوده و تاکنون به طور کامل برطرف نشده است. گذشته از اینکه بین مقررات قانون مصوب ۱۳۷۰ و احکام مقرر قانون تعزیرات و مجازات‌های بازدارنده مصوب ۱۳۷۵ در موارد متعددی تناقض آشکار وجود داشت (ر.ک: حاجی ده آبادی، ۱۳۸۳: ۱۴۸-۱۴۷)؛^۱ با تصویب قانون جدید مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ نیز اشکالات قوانین گذشته کاملاً از بین نرفت و قانون تعزیرات مصوب ۱۳۷۵ با همان صورت قبلی به قانون جدید الحاق شد. همین امر سبب وقوع تعارض بین مقررات مزبور شده است. برای مثال، حکم ماده ۳۰۶ قانون مصوب ۱۳۹۲ با

۱- گفتنی است، پاره‌ای از تناقض‌ها سبب گمراهی دادرسان شده و دیوان عالی کشور را به تکلف انداخته است. از این جمله است، تعارض میان ماده ۶۱۴ قانون تعزیرات مصوب ۱۳۷۵ و تبصره ۲ ماده ۲۶۹ قانون مصوب ۱۳۷۰. مطابق تبصره قانونی مزبور، جرایم احصا شده در ماده یاد شده در صورتی که موجب قصاص نگردیده یا شاکي نداشته و یا شاکي از شکایت خود گذشت کرده باشد، با احتمال ایجاد خوف در جامعه بایم تجزیه مستوجب حبس تعزیری از سه ماه تا دو سال است. در حالی که به موجب ماده ۶۱۴ فوق‌الذکر، جرایم موصوف، با شرایط مزبور، مشمول دو تا پنج سال حبس تعزیری شناخته شده است. در مقام رفع تعارض یادشده، هیأت عمومی دیوان عالی کشور طی صدور رأی وحدت رویه شماره ۶۷۳-۱۱/۶-۱۳۸۶ بدون استدلال حقوقی اعلام کرده است: «تبصره ۲ ماده ۲۶۹ قانون مجازات اسلامی و ماده ۶۱۴ این قانون برای مرتکبین جرایم مذکور در این مواد در صورتی که بزه‌های ارتکابی سبب اخلال در نظم جامعه و یا خوف شده و یا بیم تجزیه مرتکب یا دیگران باشد، با شرایط مندرج در هر یک از آنها مجازات تعیین کرده است و هر یک از این دو ماده صرفاً جرائمی را شامل است که از آنها نام برده شده و تداخلی هم بین آنها وجود ندارد» (مذاکرات و آراء هیأت عمومی دیوان عالی کشور، ۱۳۸۳: ۴۷۶-۴۷۴). با وجود این، در آخرین تحولات قانونی مقررات مزبور اصلاح شد: از سویی، حکمی مشابه با تبصره ۲ ماده ۲۶۹ فوق‌الذکر در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ دیده نمی‌شود و حکم سابق از ذیل ماده قانونی مرتبط با قصاص عضو حذف شده است. از سوی دیگر، متن ماده ۳۸۶ قانون جدید موافق با ماده ۶۱۴ فوق‌الذکر، چنین تنظیم شده است: «مجازات جنایت عمدی بر عضو در صورت تقاضای مجنی‌علیه یا ولی او و وجود سایر شرایط مقرر در قانون، قصاص و در غیر این صورت مطابق مواد دیگر این قانون از حیث دیه و تعزیر عمل می‌گردد».

ماده ۶۲۲ قانون تعزیرات ۱۳۷۵ معارض است. ماده ۶۲۲ مقرر داشته است: «هر کس عالماً عامداً به واسطه ضرب یا اذیت و آزار زن حامله موجب سقط جنین وی شود علاوه بر پرداخت دیه یا قصاص حسب مورد، به حبس از یک تا سه سال محکوم خواهد شد». در حالی که به موجب ماده ۳۰۶ فوق‌الذکر: «جنایت عمدی بر جنین هرچند پس از حلول روح باشد موجب قصاص نیست. در این صورت مرتکب علاوه بر پرداخت دیه به مجازات تعزیری مقرر در کتاب پنجم تعزیرات نیز محکوم می‌شود». به منظور رفع این تعارض، به ناچار باید گفت: قصاصی که در ماده ۶۲۲ آمده با عنایت به ماده ۳۰۶ و تبصره آن منصرف از جنین و معطوف به ایراد ضرب و جرحی است که به مادر وارد شده است. هرچند این تفسیر با ظاهر عبارات ماده ۶۲۲ مذکور سازگاری ندارد و به همین جهت تکلفی بیش نیست.

افزون بر این، پاره‌ای مقررات قانون مصوب ۱۳۹۲ با یکدیگر متعارض است. برای نمونه، همان‌گونه که برخی نویسندگان دریافته‌اند (صفایی و رحیمی، ۱۳۹۵، ۲۱۲-۲۱۱)، احکام مقرر در مواد ۵۰۰، ۵۰۲ و ۵۱۶ قانون مزبور با حکم ماده ۵۱۴ آن هماهنگی ندارد. ماده ۵۱۴ مفید این معنی است که هر گاه عوامل طبیعی مانند سیل و غیره موجب آسیب و خسارت گردد، هیچ کس ضامن نیست، اگرچه تمکن برطرف کردن آن را داشته باشد؛ یعنی حادثه قابل دفع باشد. در حالی که از مواد ۵۰۰ و ۵۱۶ برمی‌آید که شخص فقط در صورتی معاف از مسئولیت است که حادثه طبیعی و غیرقابل پیش‌بینی و غیر قابل دفع باشد. به همین جهت، اصلاح ماده ۵۱۴ یادشده و هماهنگی آن با مقررات قانونی دیگر پیشنهاد شده است (صفایی و رحیمی، ۱۳۹۵، ۲۱۲).

۲-۳. تصویب مجدد قوانین و نارسایی‌های آن

تصویب مجدد قانون زمانی محقق است که با وجود قانون معتبر در موضوع معین و بی‌آنکه اعتبار قانون مزبور لغو شده باشد، مقررات آن دوباره تصویب شود. به دیگر سخن، چنانچه مقرراتی که قبلاً از تصویب مجلس گذشته و هنوز معتبر است مجدداً وضع شود، محصول این قانونگذاری قانون تکراری است. در نظام حقوقی ما پس از پیروزی انقلاب اسلامی به دلایل متعدد چندین قانون مکرر به تصویب رسیده است (میرزائی، ۱۳۹۳، ۲۲۴-۱۹۱). قانون حمایت خانواده نمونه‌ای از این قبیل است.

پیش از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، روابط خانوادگی تابع قانون مدنی و قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۵۳ بود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در اجرای اصل چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی، برخی مقررات قانون مدنی اصلاح و تغییر یافت و پاره‌ای مقررات قانون حمایت خانواده در دادگاه‌ها متروک ماند. تا اینکه به منظور شفاف شدن وضعیت حقوقی در حوزه حقوق خانواده، قانون جدید حمایت خانواده در سال ۱۳۹۱ به تصویب رسید. با وجود این، برخی احکام مقرر در قانون مصوب ۵۳ که داعیه مخالفت آنها با موازین شرعی در میان بود، به مقتضای مصالح اجتماعی و نیازهای زمانه مفید و مورد نیاز جامعه بود و به همین جهت، وضع مقرراتی مشابه در لایحه قانون جدید پیشنهاد شد. لیکن، از بیم آنکه مقررات مزبور نتواند تأیید شورای نگهبان را کسب کند، قانون حمایت خانواده مصوب اسفند ۱۳۹۱ نسخ کلی قانون حمایت خانواده مصوب سال ۱۳۵۳ را مقرر نکرد. از این رو، در نظم حقوقی کنونی ما دو قانون با عنوان «قانون حمایت خانواده» حاکم است.^۱ در چنین وضعیتی گذشته از وجود پاره‌ای مقررات مشترک و مکرر در دو قانون^۲، میان برخی مقررات قانون قدیم و قانون جدید تناقض پیش آمده است. برای نمونه، جمع و اجرای حکم ماده ۱۱ قانون مصوب ۱۳۵۳ در کنار مقررات قانون جدید آسان نیست.

مطابق ماده ۱۱ مزبور: «دادگاه می‌تواند به تقاضای هر یک از طرفین در

۱- برای مثال، طبق ماده ۱۶ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۵۳ مردان فقط با شرایط مخصوص و در موارد محدود می‌توانند همسر دوم اختیار کنند. نیز، به موجب ماده ۱۷ قانون مزبور: «... هر گاه مردی با داشتن همسر بدون تحصیل اجازه از دادگاه مبادرت به ازدواج نماید به حبس جنحه‌ای از شش ماه تا یک سال محکوم خواهد شد...». لیکن، به موجب نظریه شماره ۱۴۸۸-۱۳۶۳/۵/۹- شورای نگهبان مجازات مندرج در ماده ۱۷ فوق‌الذکر غیرشرعی و باطل اعلام شده است.

۲- مشابه این وضعیت در حوزه مقررات استخدام کشوری حاکم است. چنان که با تصویب قانون مدیریت خدمات کشوری مصوب سال ۱۳۸۶ قانون استخدام کشوری مصوب ۱۳۴۵ نسخ نشده است (عبدالاحد و همکاران، ۱۳۹۸، ۱۳-۱۴).

۳- برای مثال مقررات ماده ۷ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۵۳ راجع به تعیین صلاحیت محلی دادگاه خانواده عیناً در ماده‌های ۱۳ و ۱۴ قانون جدید حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱ آمده است و حکم مربوط به موارد خاص معافیت از هزینه دادرسی در دعاوی خانواده که در ماده ۴ قانون مصوب ۵۳ آمده بود، در ماده ۵ قانون مصوب ۹۱ تکرار شده است.

صورتی که صدور گواهی عدم امکان سازش مستند به سوء رفتار و قصور طرف دیگر باشد، او را با توجه به وضع و سن طرفین و مدت زناشویی به پرداخت مقرری ماهانه متناسبی در حق طرف دیگر محکوم کند...». برخی نویسندگان، ضمن تأیید اعتبار کنونی این ماده، معتقدند: چون در قانون جدید حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱، قانون سابق حمایت خانواده مصوب ۱۳۵۳ نسخ نشده بنابراین، موادی که مغایرت با قوانین مصوب بعد از آن و قانون جدید حمایت خانواده نداشته باشد به قوت و اعتبار خود باقی و قابل استناد است (صفایی و امامی، ۱۳۹۵: ۲۸۹-۲۸۸). با وجود این، بی‌گمان، الزام زوجه به پرداخت مستمری به همسر سابق خود، با روح قوانین کنونی ما مخالف است. به علاوه، استحقاق زوجه نسبت به مستمری، افزون بر اجرت‌المثل و نحلہ ایام زوجیت و آنچه که به موجب شرط ضمن عقد برای او برقرار شده، توجیه مناسب ندارد و به همین جهت، اجرای حکم ماده ۱۱ فوق‌الذکر پس از پیروزی انقلاب اسلامی در دادگاه‌ها متروک مانده است.

۳-۳. پراکندگی قوانین و مقررات مرتبط با یکدیگر

چنان که اشاره شد، پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و با تکیه بر اصل چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی، به منظور تبعیت از احکام شرعی و فتاوی فقهی در روابط خانوادگی، قوانین متعددی در حوزه حقوق خانواده وضع شد. تا اینکه به منظور یکپارچه کردن قوانین متفرقه، قانون جدید حمایت خانواده در سال ۱۳۹۱ به تصویب رسید و تا حدودی به قوانین موجود نظم و نسق داد. لیکن، به دلایل گوناگون این هدف به طور کامل محقق نشد. برای مثال، حکم راجع به اجرت‌المثل ایام زوجیت که در سال ۱۳۸۵ به موجب یک تبصره به ماده ۳۳۶ قانون مدنی الحاق شده بود، به حال خود باقی ماند و نیز مقررۀ مربوط به نحلہ که در بند (ب) تبصرۀ ۶ قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق مصوب ۱۳۷۱ آمده بود، وارد قانون جدید نشد.

در تبیین مقررات مزبور لازم است اشاره شود: به منظور حمایت حداکثری از حقوق زنان به هنگام طلاق، برای نخستین بار، حکم راجع به نحلۀ ایام زوجیت، طی قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق مصوب ۱۳۷۱ وارد نظام حقوقی ما شد و افزون بر آن، در تبصرۀ ۶ ماده واحده یاد شده، امکان مطالبۀ حق الزحمۀ خانهداری

(= اجرت‌المثل کارهای انجام شده در منزل شوهر) برای زنان پیش‌بینی شد. به علاوه، استحقاق زن تا نصف دارایی زوج که به موجب ضمن عقد نکاح مقرر شده باشد، مورد تأیید و تأکید قانونی قرار گرفت.^۱ همچنین، مطابق تبصره قانونی یادشده، برخوردارى زن از هر یک از حقوق مالی مذکور با قیود و شرایطی همراه بود و مهم‌تر اینکه استحقاق زوجه نسبت به حقوق یادشده به نحو ترتیب و در طول یکدیگر مقرر شده بود. بر این مبنا، دریافت اجرت‌المثل کارهای انجام شده در ایام زناشویی، در صورتی ممکن بود که زوجه از شرط تنصیف دارایی بهره‌مند نشده و چنان شرطی در عقد به نفع او مقرر نگشته بود. همچنین، در مواردی که حق الزحمه کارهای انجام شده در منزل شوهر دریافت نشده، به دادگاه اختیار تعیین مبلغی از باب نحله داده شده بود.

لیکن، چنان که اشاره شد، با تصویب قوانین بعدی ارتباط و پیوستگی میان سه مقوله یادشده از بین رفت. ابتدا در سال ۱۳۸۵، حکم مربوط به حق الزحمه ایام زوجیت ضمن یک تبصره ذیل ماده ۳۳۶ قانون مدنی قرار گرفت و از مقررات مربوط به نحله و شرط راجع به نصف دارایی جدا شد. متعاقباً با تصویب قانون حمایت خانواده در سال ۱۳۹۱، از سویی، ماده ۲۹ قانون مزبور در مقام بیان حقوق زوجه تعیین اجرت‌المثل ایام زوجیت را به تبصره قانونی فوق‌الذکر ارجاع داد و از سوی دیگر، ماده ۵۸ قانون موصوف اگرچه نسخ صریح قانون اصلاح مقررات طلاق مصوب ۱۳۷۱ را انشاء کرد اما، بند (ب) تبصره ۶ قانون مزبور را نگه داشت.^۲

۱- به موجب تبصره ۶ مرقوم: «پس از طلاق در صورت درخواست زوجه مبنی بر مطالبه حق الزحمه کارهایی که شرعاً به عهده وی نبوده است... چنانچه ضمن عقد یا عقد خارج لازم در خصوص امور مالی شرطی شده باشد طبق آن عمل می‌شود در غیر این صورت ... به ترتیب زیر عمل می‌شود: الف- چنانچه زوجه کارهایی را که شرعاً به عهده وی نبوده به دستور زوج و با عدم قصد تبرع انجام داده باشد و برای دادگاه نیز ثابت شود دادگاه اجرت‌المثل کارهای انجام گرفته را محاسبه و به پرداخت آن حکم می‌نماید. ب- در غیر مورد بند الف با توجه به سنوات زندگی مشترک و نوع کارهایی که زوجه در خانه شوهر انجام داده و وسع مالی زوج دادگاه مبلغی را از باب بخشش (نحله) برای زوجه تعیین می‌نماید».

۲- گویا، بیم آن بود که با آوردن حکم نحله در قانون جدید اقناع و تأیید شورای نگهبان به دست نیاید. به همین جهت، حکم قانونی پیشین بر جای ماند. به‌ویژه که پیش‌تر، سرنوشت قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق به همین علت به مجمع تشخیص مصلت نظام سپرده شده بود.

بدین سان، پراکندگی مقررات قانونی در این حوزه محقق شد و چنین اوضاع و احوالی موجب ابهام و اختلاف در نحوه جمع و اجرای مقررات مزبور شد. ظاهر مقررات مزبور حکایت از این دارد که با جدا کردن حکم اجرت‌المثل از مقررات طلاق، قانون‌گذار عملاً پذیرفته است که تعیین اجرت‌المثل کارهای زن منحصر به مورد طلاق نبوده و از باب قاعده استیفا از عمل غیر در طول زندگی مشترک نیز قابل مطالبه است (صفایی و امامی، ۱۳۹۵: ۱۴۳-۱۴۲). به علاوه، گسستگی و شکاف بین مقررات فوق‌الذکر نشان از آن دارد که مقنن به طور ضمنی به رعایت ترتب مقرر در ماده واحده طلاق پای‌بند نبوده و امکان جمع و مطالبه حقوق قانونی فوق‌الذکر با یکدیگر را پذیرفته است. لیکن، از آنجا که به این منظور خود تصریح نکرده، باب اختلاف و بحث در این باره باز شده و اندیشه‌های حقوقی و رویه قضائی با دشواری روبه‌رو شده است. چنان که از طرفی، بحث و نزاع درباره امکان جمع نحلّه و اجرت‌المثل ایام زوجیت پیش آمده و از طرف دیگر، مناقشه بر سر قابلیت جمع شرط تنصیف دارایی با اجرت‌المثل در میان است.

به عقیده برخی نویسندگان، با توجه به این که ماده واحده طلاق و متن تبصره ۶ و بند الف آن نسخ شده است، امروزه حکم به پرداخت اجرت‌المثل یا نحلّه با شروط مالی ضمن عقد از جمله شرط انتقال تا نصف دارایی قابل جمع است. زیرا شروط مالی، مبتنی بر قرارداد و اراده طرفین است؛ ولی پرداخت اجرت‌المثل یا نحلّه مبنای شرعی و قانونی دارد که مقوله‌ای جداگانه است (همان‌جا).

همین استدلال‌ها درباره جمع بین اجرت‌المثل و شرط راجع به نصف دارایی، اکثریت اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور را قانع کرده و به صدور رأی وحدت رویه شماره ۷۷۹-۱۳۹۸/۵/۱۵ انجامیده است. در این رأی می‌خوانیم: «با توجه به تأکید قانونگذار در صدر ماده ۲۹ قانون حمایت خانواده مصوب ۹۱/۱۲/۱ بر شروط ضمن عقد نکاح و مندرجات سند ازدواج، جمع شرط تنصیف دارایی که ضمن عقد نکاح مقرر شده با اجرت‌المثل کارهای انجام گرفته توسط زوجه موضوع تبصره الحاقی به ماده ۳۳۶ قانون مدنی (یا نحلّه بدل از آن) تنافی و تعارض ندارد، بنابراین تعیین اجرت‌المثل کارهای زوجه از سوی دادگاه او را از حقوق استحقاقی ناشی از شرط تنصیف دارایی محروم نمی‌سازد و در چنین مواردی دادگاه باید علاوه بر تعیین اجرت‌المثل کارهایی که زوجه انجام داده، نسبت به حقوق او ناشی از آن شرط نیز رسیدگی و تعیین تکلیف نماید».

با وجود این، بحث از امکان یا عدم امکان جمع نحله با اجرت‌المثل، دشوارتر است و به همین جهت، رویه قضائی واحد در این باره تاکنون شکل نگرفته و در اندیشه‌های حقوقی استدلال کافی دیده نمی‌شود.

برآمد

با استقراء در مجموعه‌های قوانین کشورمان می‌توان دریافت: انبوهی قوانین و عدم تسلط قانون‌گذاران بر مقررات پیشین و یا بی‌توجهی به قوانین موجود، یکی از عوامل وقوع تناقض بین قوانین است. تعارض ماده ۸۸۱ مکرر قانون مدنی و ماده واحده قانون اجازه رعایت احوال شخصیه ایرانیان غیر شیعه مصوب ۱۳۱۲ به این علت رخ داده است. نیز، تلاش قانون‌گذاران برای نوسازی نظام حقوقی و ناکامی در راستای جمع بین قواعد بومی و مقررات برگرفته از نظام‌های حقوقی خارجی، منشاء وقوع تعارض در مفاد قوانین شده است.

عدم مهارت تدوین‌کنندگان طرح‌ها و لوایح قانونی و شتابزدگی در قانون‌گذاری عاملی دیگر در این باره است. چنان‌که بر اثر آن، حتی در بین مجموعه مقررات قانون واحد که با هم وضع شده‌اند، ناهماهنگی پیش می‌آید. تعارضات درونی قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ و نیز تناقض میان احکام صدر و ذیل قوانین روابط موجر و مستأجر مصوب سال‌های ۶۲ و ۷۶ ریشه در این واقعیت دارد. به‌علاوه، فاصله افتادن بین بخش‌های مختلف قانون، موجب انقطاع ذهنی نمایندگان شده و مانع تمرکز بر همه مقررات می‌شود و در پی آن، احکام مقرر در ماده‌های مختلف یک مجموعه به صورت مغایر با یکدیگر در می‌آید. تناقض بین مقررات بخش‌های مختلف قانون مجازات اسلامی مصوب سال‌های ۱۳۷۰ و ۱۳۷۵ پیامد همین موضوع است.

افزون بر این‌ها، تصویب مجدد قوانین که به دلایل مختلف در نظام حقوقی ما پیش آمده، موجب تناقض بین قوانین مزبور شده است. هم‌چنان‌که، تجمیع ناقص و ناتمام مقررات پیشین سبب بروز اختلاف میان پاره‌ای قوانین شده و بر آسیب‌های قانونگذاری در کشور ما افزوده است.

باری، تسلط بر محتوای قوانین، پرهیز از شتابزدگی، دقت در قوانین موجود و تمرکز بر مقررات مرتبط با قانون جدید، راهکارهای موثر برای پیشگیری از تصویب قوانین معارض است. هم‌چنین، اجتناب از وضع قوانین تکراری، احتمال مغایرت ناخواسته بین قوانین را از بین می‌برد. به‌علاوه، تجمیع قوانین مرتبط در کنار یکدیگر و تصویب آنها زیر عنوان قانون واحد، مانع از وقوع مغایرت

احتمالی در بین آنها خواهد شد. نیز، در مواردی که بخش‌های متعدد یک قانون در دو یا چند نوبت به تصویب می‌رسد، توجه به محتوای احکام و حفظ انسجام مقررات قانونی ضروری است. سرانجام این نکته را نباید از نظر دور داشت که نظام حقوقی ما پس از پیروزی انقلاب اسلامی، تلاش می‌کند ضمن حفظ اصالت خویش، از کاروان تمدن عقب نماند و همگام با ملت‌های متمدن از نظام حقوقی پویا و کارآمد برخوردار شود؛ بی‌گمان، جمع این دو مقوله دشواری‌ها و تبعاتی به همراه دارد و افقی تازه پیش روی اندیشه‌های حقوقی گشوده و نیازمند پژوهش‌های بنیادین است.

منابع

- اداره کل وحدت رویه و نشر مذاکرات هیأت عمومی دیوان عالی کشور (۱۳۸۶)، مذاکرات و آراء هیأت عمومی دیوان عالی کشور در سال ۱۳۸۳، تهران: چاپ اول.
- اورک بختیاری، دکتر حسنعلی (۱۳۹۱)، *مبانی و اصول مسئولیت مدنی حوادث خودرو*، سنندج: انتشارات علمی کالج.
- بادینی، دکتر حسن (۱۳۸۴)، *فلسفه مسئولیت مدنی*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- بادینی، دکتر حسن (۱۳۸۸)، *نظام جبران خسارت بدنی در حقوق ایران: بررسی کاستی‌ها و ارائه‌گزینه‌هایی برای تحول*، مجموعه مقالات بر منهج عدل؛ مقالات اهدا شده به استاد ناصر کاتوزیان، به سعی: دکتر حسن جعفری تبار، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- بزرگمهر، امیر عباس (۱۳۹۴)، *قوانین مسئولیت مدنی در نظام حقوقی ایران و فرانسه*، تهران: نشر میزان.
- جعفری تبار، دکتر حسن (۱۳۸۳)، *مبانی فلسفی تفسیر حقوقی*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- جعفری لنگرودی، دکتر محمد جعفر (۱۳۸۷)، *روش جدید در مقدمه عمومی علم حقوق*، تهران: کتابخانه کنج دانش.
- جعفری لنگرودی، دکتر محمد جعفر (۱۳۶۲)، *مقدمه عمومی علم حقوق*، تهران: انتشارات حقوقی گنج دانش.
- جعفری لنگرودی، دکتر محمد جعفر (۱۳۹۷)، *علم موضوع شناسی؛ فقه‌الموضوعات*، تهران: انتشارات گنج دانش، چاپ اول.
- جعفری لنگرودی، دکتر محمد جعفر (۱۳۷۸)، *مبسوط در ترمینولوژی حقوق*، تهران: انتشارات گنج دانش، جلد پنجم.
- حاج‌عزیزی، دکتر بیژن و نگین غلامی (۱۳۹۶)، *اثر تفاوت دین مورث و وارث در توارث، مطالعات فقه و حقوق اسلامی*، سال ۹، شماره ۱۷، پاییز و زمستان، ص ۱۳۰-۱۰۷

- حاجی ده‌آبادی، دکتر احمد (۱۳۸۳)، *بایسته‌های تقنین؛ با نگاهی به قانون مجازات اسلامی*، قم: سازمان انتشارات فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- داوید، رنه (۱۳۶۴)، *نظام‌های بزرگ حقوق معاصر*، ترجمه دکتر سید حسین صفایی، دکتر محمد آشوری و دکتر عزت‌الله عراقی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- صفایی، دکتر سید حسین (۱۳۸۲)، *حقوق مدنی*، جلد دوم: قواعد عمومی قراردادها، تهران: نشر میزان.
- صفایی، سید حسین (۱۳۹۳)، *دوره مقدماتی حقوق مدنی، اشخاص و اموال*، تهران: نشر میزان.
- صفایی، دکتر سید حسین و دکتر اسدالله امامی (۱۳۹۵)، *مختصر حقوق خانواده*، چاپ ۴۵، تهران: نشر میزان.
- صفایی، دکتر سید حسین و رحیمی، دکتر حبیب‌الله (۱۳۹۵)، *مسئولیت مدنی؛ الزامات خارج از قرارداد*، تهران: انتشارات سمت.
- عبدالاحد، علی، ابوالفضل درویش‌وند، سید مجتبی حسینی پور اردکانی، حامد ناظمی، سید محمد هادی راجی و علی بهادری جهرمی، *آسیب شناسی نظام قانون‌گذاری جمهوری اسلامی* (ویرایش دوم)، گزارش شماره ۱۶۰۸۰، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۸.
- فهیمی، دکتر عزیزالله (۱۳۸۱)، *بررسی تطبیقی ارث اقلیت‌های دینی در حقوق اسلام و ایران*، انتشارات دانشگاه قم.
- قاسم‌زاده، دکتر سید مرتضی و همکاران (۱۳۸۸)، *تفسیر قانون مدنی، اسناد آراء و اندیشه‌های حقوقی*، انتشارات سمت.
- کاتوزیان، دکتر ناصر (۱۳۹۰)، *فلسفه حقوق*، جلد ۲، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- کاتوزیان، دکتر ناصر (۱۳۸۲)، *مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران*، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ سی‌ودوم.
- کاتوزیان، دکتر ناصر (۱۳۷۸)، *حقوق مدنی؛ دوره عقود معین (۱)*؛ *معاملات معوض عقود تملیکی*، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ هفتم.

- کشاورز، بهمن (۱۳۹۱)، *بررسی تحلیلی قانون جدید روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۷۶*، تهران: انتشارات جنگل، چاپ ششم.
- کلی، جان (۱۳۸۲)، *تاریخ مختصر تئوری حقوقی در غرب*، ترجمه: دکتر محمد راسخ، تهران: انتشارات طرح نو.
- مالوری، فیلیپ (۱۳۸۲)، *اندیشه‌های حقوقی*، ترجمه: دکتر مرتضی کلانتریان، تهران: انتشارات آگه.
- میرزائی، اقبال‌علی (۱۳۹۳)، *تصویب مجدد قانون و پیامدهای آن*، نشریه علمی - پژوهشی فقه و حقوق اسلامی دانشگاه تبریز، شماره ۵، سال ۹، پاییز و زمستان، صص ۲۲۴-۱۹۱.
- ولویون، دکتر رضا (۱۳۸۵)، *ارث اقلیت‌های دینی و مذهبی در ایران*، مجله پژوهش حقوق و سیاست، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی، صص ۶۲-۴۷.
- یزدانیان، دکتر علی رضا (۱۳۸۸)، *حقوق مدنی: قواعد عمومی مسئولیت مدنی*، ج ۵، تهران: نشر میزان.

- Bix, Brian (1996), *Jurisprudence: Theory and context*, sweet and Maxwell, London.
- Carbonnie, jean(1995), *Droit civil: introduction*, paris.
- Cross, R. and Harris, J.w(1991). *Precedent in English law*, ox-ford university Press.

Contradiction Laws in Iranian legal system: Some of the examples, causes and factors

EghbalAli Mirzaei

Previously, legal research in our country was limited to the interpretation of laws, but today, many researchers have found that legislation is also subject to legal principles and rules. Therefore, in the new writings, the principles and techniques of legislation are mentioned and based on it, the desired legislative system is defended. Also, in recent research, the pathology of legislation has been addressed and the lack of an efficient system in the field of law enforcement has been introduced as one of the harms of legislation in our country. The passage of contradictory laws is the result of this failure. If the legislature issues two different rulings on a single issue, so that each denies the other, the conflict between the two laws is realized. Such a situation makes it difficult to enforce the law. Because official courts and institutions are obliged to implement all the laws of the country. However, it is impossible and unreasonable to enforce multiple rulings on a single subject. In addition, the inadequacy of the rules of conflict resolution has been proven in some cases and assumptions. Therefore, a fundamental solution must be found to solve the problem of the contradiction of laws, so that the legal system can get rid of this difficulty.

This article seeks to identify some of the causes and factors that have led to conflicting laws. Legislators and editors awareness of these causes and factors not only reduces the likelihood of repeating the fault and enacts conflicting laws in the future, but also highlights the need to review and amend current conflicting regulations.

Keywords: Contradiction, laws, Legislation, Causes, Factors, Examples.